



خلاصه‌ی داستان:

دو ساعت بعد مهر آباد، عاشقانه‌ای است بی‌عاشقی، و حالا معشوق که همسرش را در سقوط هواپیما از دست داده از پس انزوایی خودخواسته با پرسشی عمیق روبه‌روست که برای یافتن پاسخ می‌بایست سفری طولانی و پُر معنا را در پیش گیرد. نشانه‌ها حکایتی دوگانه برایش فراهم می‌سازد که...

فهرست عوامل:

نویسنده و کارگردان: علیرضا فرید/مدیر فیلمبرداری و تهیه‌کننده: محمد احمدی/فیلمبردار: محمد ابراهیمیان/تدوین: مستانه مهاجر/صدابردار: مه‌ران ملکوتی/صداگذار: حسین ابوالصدیق/طراح گریم: محمدرضا قومی/طراح صحنه و لباس: نسیم سیگارودی/جانشین تولید: حسین فیض آبادی/برنامه‌ریز و دستیار اول کارگردان: امین قوامی/مدیر تدارکات: یوسف آقایی/عکاس: امید صالحی، احمد بازماندگان/دستیار طراح صحنه: مرتضی شریف‌پناهی/منشی صحنه: شیدا یوسفی/دستیاران فیلمبردار: مه‌ران ممدوح، اکبر مشکینی، فرزاد نه‌کاخ، ناصر میرخانی/دستیار دوم کارگردان: نگار جنیدی/دستیار طراح لباس: زهرا موسوی /سینه‌موویل: عطا براتی، مهدی قاسمی/دستیار صدا: جواد فراهانی، کیوان نصیری خرم/دستیاران تدوین: پگاه احمدی، اشکان مهری/مجریان گریم: امین حیدری، مهسان خداکرمی و شیرین زواری/تدارکات: فرهاد شعاع/حمل‌ونقل: مجید قللی‌زاده، میثم حسین پور، محمد رحیمی، عبدالرحیم رحمانی، ابراهیم کاملی، محمد رحمانی، بهرام سهرابی/بازیگران: اندیشه فولادوند، حدیثه تهرانی، محسن حسینی، رابعه مدنی، کیومرث غفاری، نگار حسن‌زاده، آنسیه کمالیان، آیسان کاظمی /با همکاری: اسفندیار حیدری پور، مصطفی میرزاخانی، مسعود اشتیری/محصول: موسسه‌ی سینمایی کوپر

گویا شما سه سال پای این فیلمنامه ایستاده‌اید تا فیلم تولید شده است. این سه سال چقدر باعث شده تا فیلمنامه خودش را پیدا کند و جا بیفتد؟ یا چقدر باعث شده از تازگی‌اش کم شود؟

محمد احمدی: به قول ما قدیمی‌ها «هر چه پیش آید، خوش آید». ما پروانه‌ی ساخت را سال ۸۹ گرفتیم و قرار بود داستان آن در ترکیه بگذرد. ته‌مایه‌ی قصه و خط آن همین بود ولی اتفاقات، فضاها، پرسوناژ و کاراکترهایی که در داستان بودند، تغییر کردند؛ اسم فیلم هم «از کندوان تا کاپادوکیا» بود. من خودم فیلمنامه‌ی اول را خیلی دوست داشتم. در این سه سال آقای فرید، هفت بار کار را بازنویسی کردند؛ با تغییراتی که در هر بار بازنویسی ایجاد شد، قصه‌ای که قرار بود از تهران شروع شود و به «کاپادوکیا» ترکیه برسد، از تهران شروع و به «قشم» ختم شد. شرایطی که ما را از ترکیه به قشم رساند، نامطلوب بود. نویسنده، سال‌های سال به قصه‌ی دیگری فکر کرده بود ولی شرایطی پیش آمد که باید ذهنیتش را با این شرایط تازه وفق می‌داد؛ به‌گونه‌ای که به قصه هم خللی وارد نشود. کار سختی بود ولی آقای فرید از پس آن برآمد. این فیلم و امثال آن برای گیشه نیست. برای من هم عادت شده است که فیلم شریف کار کنم. مثلاً اگر به من یک میلیارد بدهند و بگویند برو یک فیلم بساز، من قاطعی می‌کنم، چون فکر می‌کنم با یک میلیارد باید چهار فیلم بسازم و بلد نیستم که با یک میلیارد یک فیلم بسازم! **شما چرا سراغ چنین قصه‌ای رفتید؟ زن و درگیری با مرگ.**

فرید: قصه‌ی این فیلم از تباط تنگاتنگی با چالش‌های شخصی من ندارد. شخصیت اول قصه، یک خانم است که انفکاک ۱۸۰ درجه‌ای فیلم نسبت به من را نشان می‌دهد! سال‌ها من فکر می‌کردم که بسیاری از فیلم‌ها درگیری‌های شخصی مولفان آن است، همیشه فکر می‌کردم که باید ۴۰سالگی را رد کنم تا نگاهم پخته‌تر شود و بعد از آن وارد سینما شوم که از خودم و مسائل خودم هم عبور کرده باشم. از طرف دیگر، اساسا موضوعات بنیادین انسانی برای من جذاب بوده‌اند. یکی از موضوعاتی که از ازل تا ابد دغدغه‌ی انسان بوده، مرگ است. چه‌مرگ عزیزان و چه مرگ خود فرد و پایان زندگی. همیشه به این فکر می‌کردم که چطور می‌توان از مرگ، زندگی را بیرون کشید یا مرگ را یک جشن تولد دید؟! گشتم تا ببینم حادثه‌ترین نوع مرگ چیست و حادثه‌ترین مرگ را وقتی دیدم که معشوق در اوج رابطه، عشقش را از دست بدهد.

«شعله» با اینکه شوهرش را از دست داده ولی بعد از مرگ او را دنبال و انسان تازه‌ای را کشف می‌کند. خانم فولادوند شما به عنوان بازیگر این کاراکتر، این فیلم را یک کاشف می‌دانید یا نه؟

فولادوند: بله قبول دارم. این اتفاق کشف و شهود در این فیلم بسیار خویشتن‌دار است و یک سوء‌ظن قرار است بستر این کشف و شهود شود. اگر این سوء‌ظن نبود، بازشناسی از همسر رخ نمی‌داد. خیلی مهم است اینکه از یک آدرس درونی و بیماری مثل سوء‌ظن در فیلمنامه به یک شهود سلامت برسید. این مسئله در فیلمنامه خیلی برای من عجیب و جذاب بود؛ این خیلی هنرمندانه است که بتوان بر مبنای چنین حس هولناک و بیماری که سوء‌ظن در روان یک فرد وجود دارد، در پایان به یک گشایش برسیم؛ در حالی که به منطقی روایت هم آسیبی نرسد. سختی فیلمنامه این بود که باید طوری مشکل را به گشایش نزدیک کنید، که انگار یک ساختمان باشکوه را روی فوندانسیون غلط روانی مثل سوء‌ظن بنا کنید.

در این فیلم هر آنچه بستر تلخی است، تبدیل به بستر منفی یک اتفاق مثبت می‌شود. این تقابل خیلی فکر شده است؟

فرید: پدیده‌ای در هستی وجود دارد که کاملا مثبت و سفید باشد؟! همه‌ی پدیده‌ها در هستی دوسویه هستند. اساسا شکل هستی دوگانه است؛ زوج و فرد، زن و مرد. پس اگر ما کمی کنکاش کنیم و صبور باشیم از پس هر تلخی، زیبایی حاصل خواهد شد. من معتقدم خروجی هنر و سینما بایستی زیبایی باشد و هنر این است که از اوج پلیدی، زیبایی و رنگ خلق کنی. **با توجه به اینکه در فیلمنامه‌ی اولیه قرار بوده این سفر**

اندیشه فولادوند و «دو ساعت بعدمهر آباد»

یک عاشقانه بی‌عاشق‌مریض

آرام و بی‌صدا؛ انگار نه خانی آمده و نه خانی رفته؛ وقتی این فیلم را می‌بینید، سکوت تمام وجودتان را می‌گیرد. ساده‌وبی‌آرایه، «دو ساعت بعدمهر آباد» پیش‌می‌رود و در سفر به جنوب، لایه‌های عشق را نمایان می‌کند. «دو ساعت بعد مهر آباد» در جشنواره‌ی سی‌ودوم به عنوان اولین فیلم بلند سینمایی علیرضا فرید حضور داشت. آندیشه فولادوند و پژمان باغی: بازیگران آن هستند. این شانس با «صبا» همراه بود که پیش از جشنواره، نسخه‌ی نهایی فیلم را با عوامل برای اولین بار ببیند. بعد از دیدن فیلم، آندیشه فولادوند با یگر، علیرضا فرید را کارگردان و محمد احمدی تهیه‌کننده، گپی مفصل درباره‌اش زدند. در سکوت بخوانید.



هدی ایزدی

به‌ترکیه انجام شود، چه شد به قشم رسیدید؟

فرید: ما برای این بازشناسی به سفر طولانی نیاز داشتیم، چون این زن که عشقش را در هواپیما از دست داده، طبیعتا نمی‌تواند با هواپیما سفر کند و به همین خاطر با قطار سفر می‌کند. نیاز به فاصله‌ی مکانی زیادی با مبدا داشتیم، ما نیاز به شهری داشتیم که خیلی از روابط تهران در آن وجود نداشته باشد، به همین دلیل هم نمی‌توانست به شمال یا اصفهان یا تبریز سفر کنیم. در قصه‌ی اولیه هم از استانبول گذر می‌کرد و به «کاپادوکیا» که منطقه‌ی بکر مرزی بود می‌رسید که مثل ژئوپارک قشم ثبت جهانی هم شده است. اولاً ما نیاز به جایی داشتیم که در حال توسعه باشد و قشم هم عملیات عمرانی و فضاهای دانشگاه‌های زیادی داشت و همسر این خانم استاد پروازی بوده. در درجه‌ی دوم جایی باشد که هنوز خصلت‌هایش را از دست نداده باشد. به نظر من، قشم جایی است که با توجه به نیمه مدرن شدن، در جاهایی خصلت‌های بومی‌اش را هنوز از دست نداده.

در این فیلم قرار است جغرافیای روی کاراکترها و روند داستان تاثیرگذار باشد. این مطلب درست است؟

فرید: طبیعتا، به خاطر اینکه انسان در این پیچیدگی‌های مدرنیته و رشد تکنولوژی و ابزارهای ارتباطی است که بیمار می‌شود و بیماری شیوع پیدا می‌کند.

از ابتدا که برای این کار با شما صحبت شد، شعله را چگونه برای شما تعریف کردند؟

فولادوند: آقای فرید از شعله برای من تعریف نکردند. اولین بار آقای احمدی لطف کردند و فیلمنامه برای من فرستادند درحالی‌که من هم فیلم «شاعر زیاله‌ها» را بسیار دوست داشتم؛ وقتی هم که فیلمنامه را خواندم و دیدم که فیلمساز و نویسنده‌ی آن یکی است. چون برای همه‌ی اهالی سینما، نگاه به یک فیلمساز مولف متفاوت با نگاه به یک کارگردان و یک فیلمساز است. وقتی به صفحه‌ی ده و یازده آن رسیدم با خودم گفتم که چقدر خوب شد من ۸، ۹ سال است که وارد سینما شدم و بالاخره روزی به این زل رسیدم. وقتی هم که در یک جلسه آقای فرید را دیدم، فریفته‌ی تسلط ایشان بر فلسفه و حتی مسائل خارجی سینما شدم. با خودم گفتم چه اتفاق خوبی است؛ جغرافیا و زل «شعله ایزدی» بخشی از روح من را دچار استحاله کرد و من هم خیلی خوشحالم که این فیلم را بازی کردم.

چه اتفاقی افتاد که فیلمنامه را برای خانم «فولادوند» فرستادید؟

احمدی: با مشورت آقای فرید و دستیار برنامه‌ریزشان آقای امین قوامی به این نتیجه رسیدیم که این کاراکتر به خانم

علیرضا فرید، محمد احمدی

فرید: خانم‌هایی که فیلمنامه را خواندند، در مورد آن صحبت کرده‌اند اما در مرحله‌ی نگارش آن از هیچ زنی مشورت نگرفتم.

آقای احمدی! شما از روند تولید و ماجراهایی که در طول ساخت فیلم به‌وجود آمد، تعریف کنید.

احمدی: بعد از پیش‌تولید و مذاکرات طولانی که بعد از سه سال شروع به ساخت‌اش کردیم، خیلی اتفاقی تمام چیزها جور می‌شد و همه‌چیز هم سر راه ما قرار گرفت. من برای یک کار دیگر به قشم رفته بودم و سر لوکیشنی بودم که در نهایت کنسل شد. به آقای فرید زنگ زدم گفتم که در قشم پتانسیل خوبی دارد؛ ایشان هم گفتند که در آنجا کار کردم. و چون قبلا ایشان مستندی را در گذشته در قشم کار کرده بودند، شرایط آنجا را می‌دانستند و چند روز بعد با هم قشم رفتیم و بعد از ۱۵ روز قصه‌ی فیلم را نوشتند. ما به آنجا رفتیم و لوکیشن را دیدیم و با مدیرعامل آنجا جلسه‌ای گذاشتیم؛ کمک ایشان هم در ساخت این فیلم تاثیرگذار بود. زمانی هم که می‌خواستیم برای کلید زدن اختصاص بدهیم در زمستان بود که گرمای هوا ما را اذیت نکند اما متأسفانه هم مرداد رسید و ما در آن آب و هوای گرم شروع به کار کردیم.

چقدر زمان برای اتمام کار صرف شد؟

احمدی: ما ۱۱ تیر کلید زدیم و تقریبا ۱۵ مرداد تمام کردیم. هرروز در تهران کار کردیم و اکیپ با همان قطاری که صحنه‌های فیلم را گرفتیم به قشم رفتیم و ترتیب زمان‌های فیلم را در فیلمبرداری رعایت کردیم.

فولادوند: ما سوار قطار شدید و فیلمبرداری کنار به بندرعباس رفتیم.

شما چگونه گرما را تحمل می‌کردید؟

فولادوند: ما در یک گروهی بودیم که مثل آن را در هیچ کاری ندیده بودم. با اینکه من همیشه با اکیپ‌های خوب و دوستانه کار کردم و در این چند سال هیچ خاطره‌ی بدی از سینما ندارم. گروه ما در این فیلم استثنایی بودند. یعنی تمام بچه‌های پشت صحنه تا تدارکات این فیلم را زندگی می‌کردند. در این ۳۵ روز که ۳۰ جلسه فیلمبرداری داشتیم همه به قدری آرام صحبت می‌کردند که تمرکز کار به هم نریزد. من از روز اول تا روز آخر بلندصدا می‌تغییر نمی‌کرد، بیرون از گریم هم حرف نمی‌زدم. چون «شعله» صدا و سکوتی داشت که در من آمده بود. تمام گروه آن صدا و سکوت را طوری رعایت می‌کردند که گویا همه‌ی آنها «شعله» هستند. نخوه‌ی کارگردانی آقای فرید و مدیریت آقای احمدی هم موثر بود که ما توانستیم آن فضا را تحمل کنیم.

فولادوند: این گروهی استثنایی بودند. مثلا بچه‌های تدارکات با موبایل زیاد صحبت کنند تا مثلا خوراکی‌ها سر صحنه برسد اما در این گروه من یکی را ندیدم که سر صحنه، موبایل دستش بگیرد. این اتفاقات خودبه‌خود انجام می‌شد و آقای احمدی، چارچوبی در این رابطه ترسیم نکرده بودند. حتی وقتی به تهران بازگشتیم و کار تمام شد، من هنوز آرام صحبت می‌کردم.

چه پیش‌بینی از جشنواره داشتید؟

احمدی: معتقدم وقتی وارد یک بازی می‌شویم (منظور جشنواره است) باید قواعد آن بازی را قبول کنیم و به نتیجه‌ی آن هم احترام بگذاریم. وقتی ۷ نفر کار ما را دیدند و گفتند که باید در این بخش از جشنواره حضور داشته باشید، ما در برابر این قواعد سر خم فرو می‌کنیم و به نظر آنها احترام می‌گذاریم. من امیدوارم نظری که داوران می‌دهند بر اساس تکنیک و مسائل فنی فیلم باشد، نه سفارش از نفر دیگر چون تبعیض قائل شدن بین دیگران کمی آدم را عصبانی می‌کند.

فولادوند: وقتی آقای فرید از یک سابقه‌ی ۲۰ ساله مستند می‌آیند، یک وفاداری به رئالیسم در ایشان نهادینه شده است. به همین دلیل هر قصه‌ای را رعایت می‌کنند حتی بتمن را طوری روایت می‌کنند که می‌توان آن را باور کرد. هر فیلمی که بسازند در ورطه‌ی شعار نخواهد افتاد. زندگی سینمایی من بعد از این فیلم به دو قسمت قبل از «دو ساعت بعد مهرآباد» و بعد از آن تقسیم شد.

